



انتشارات نیلوفر

مانفرد فلوگه

خانواده‌ی

توماس مان

و قرن بیستم

ترجمه‌ی محمود حدادی



خانواده‌ی توماس مان

و

قرن بیستم

مانفرد فلوگه

خانواده‌ی توماس مان
و
قرن بیستم

ترجمه محمود حدادی



انتشارات نیلوفر

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Das Jahrhundert der Manns

Manfred Flügge

Aufbau - Berlin - 2015

سرشناسه	فلوگه، مانفرد، ۱۹۴۶ - م. Flügge, Manfred
عنوان و نام پدیدآور	خانواده‌ی توماس مان و قرن بیستم / مانفرد فلوگه؛ ترجمه‌ی محمود حدادی.
مشخصات نشر	تهران: نیلوفر، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۲۹۰ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	978-964-448-696-8
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا	
یادداشت	عنوان اصلی: Das Jahrhundert der Manns, 2. Auflage., 2015
موضوع	مان، هاینریش، ۱۸۷۱-۱۹۵۰ م. — خانواده؛ Mann, Heinrich — Family
موضوع	مان، توماس، ۱۸۷۵-۱۹۵۵ م. — خانواده؛ Mann, Thomas — Family
موضوع	مان (خاندان)؛ Mann, Family
موضوع	نویسندگان آلمانی — قرن ۲۰ م — سرگذشتنامه
موضوع	Authors, German — 20th century — Biographie
موضوع	آلمان — زندگی فرهنگی — قرن ۲۰ م.
موضوع	Germany — Intellectual life — 20th century
شناسه افزوده	حدادی، محمود، ۱۳۲۶ - ، مترجم
رده‌بندی کنگره	۲۶۳۹ PT ۱۳۹۶ ف ۸ ۵ ی /
رده‌بندی دیویی	۸۳۳/۹۱۲۰۹
شماره کتابشناسی ملی	۴۶۶۹۴۵۹



انتشارات بهانم خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، تلفن: ۶۶۴۶۱۱۱۷

مانفرد فلوگه

خانواده توماس مان و قرن بیستم

ترجمه محمود حدادی

حروفچینی: شبستری

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۶

چاپ دیبا

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

فروش اینترنتی: www.behanbook.ir

برای محمود حدادی در تهران، که
آثار هاینریش مان و توماس مان
را به فارسی برمی‌گرداند.
مانفرد فلوگه

فهرست

۹	یادداشت مترجم
۱۵	خانواده‌ی مان
۲۰	تبار
۲۴	صحنه‌ی جدید قیصرِ صحنه‌گردان
۳۱	نمادپردازی و طنز انتقادی
۴۵	غم‌نامه‌ی زنان
۵۱	تراژدی کارلا مان
۵۷	طنز و سرنوشت
۶۷	مروری در آثار
۷۸	از طالع و تقدیر یهودی
۸۵	خانواده‌ی پرینگسهایم
۹۰	شکلات فندق، تلخ اما ناب
۹۸	اختلاف در خانواده‌ی مان
۱۲۲	در ظاهر دوقلو، درواقع هم‌پیمان
۱۴۸	تجربه‌ی مهاجرت
۱۷۵	کمال‌جویی در حکم شیوه‌ی زندگی

۲۰۷		مهاجرت بی‌برگشت
۲۱۷		ویکتور، برادر جوان
۲۲۰		سوئیس عزیز
۲۲۸		برگزیده
۲۴۳		دختر محروم
۲۵۰		بازی باخته
۲۵۶		تنهایی و بدبینی
۲۷۱		عنصر پدری
۲۸۱		فهرست نام اشخاص

یادداشت مترجم

در سرآغاز قرن بیستم دو نویسنده‌ی جوان به عرصه‌ی ادب آلمان درآمدند که از یک خانواده بودند، دو برادر که در طی دهه‌های پرآشوب این قرن با تفاوت‌های‌شان در بینش و نگارش، پیوسته به یکدیگر کمال بخشیدند، در زندگی هنری و اجتماعی خود شاهد رویدادهای سرنوشت‌سازی چون شکل‌گیری امپراتوری آلمان (آلمان قیصری)، تلاطم انداختن این کشورِ نوپا در توازن سیاسی اروپای توسعه‌طلب، و در پی آن بروز دو جنگ جهانی بودند، و اگر که تا پیش از این فاجعه‌ها با رمان‌هایی پرمایه و پرورده تصویرهایی قانع‌کننده از زیر پوسته‌ی جامعه‌ی خود ارائه می‌دادند، اینک و با قبضه‌ی قدرت به‌دست هیتلر به راه مبارزه‌ی سیاسی رفتند و با تکیه بر اعتبار جهانی‌ای که داشتند، در این راه نماینده‌ی ارزش‌های کهن میهن فریب‌خورده‌ی خود در پیشگاه دیگر ملت‌ها شدند.

توماس مان و هاینریش مان با همان نخستین رمان‌های دوران جوانی خود پختگی‌ای زودرس نشان دادند و از نویسندگان مطرح آلمان در دهه‌های نخستین قرن گذشته شدند. هاینریش مان، برادر بزرگتر سنت فرهنگی فرانسه، اما بیش از هر چیز اندیشه‌ی جمهوریت را به درون آثار خود همچون فرشته‌ی آبی، شهر کوچک، و خاصه رمان زیردست آورد، و توماس مان نیز با تکیه بر غنای سنت رمان روسی، میراث‌دار اندیشه و ادب هم‌وطنان پیش‌کسوت خود در قرن نوزدهم و نهضت روشنگری شد.

به‌ویژه توماس مان با ترسیم تمثیل وارِ زندگیِ نیاکان خود در رمانی چون افول خانواده‌ی بودنبروک، نیز تلفیق تجربه‌های زندگی خویشتن با رویدادهای جهانی در نویلی چون مرگ در وینز، از زندگی خانوادگی خود و پدران اشرافی‌اش، اسطوره‌ای ساخت که گویای فراز و فرود تاریخ و فرهنگ سه نسل از مردم آلمان است. در این میان فرزندان او نیز به عرصه رسیدند و هریک به شیوه‌ای راه ادبی پدر و عموی خود را در پیش گرفتند. این امر مقارن بود با حکومت هیتلر و هجرت ناچار این خانواده در آغاز دهه‌ی سی. فرار از چنگ دژخیمان نازی اینان را، نظر به آوارگی‌شان از فرانسه تا به چکسلواکی، از سوئیس تا به آمریکا، از انگلستان تا به کانادا، بیش از پیش بدل به چهره‌هایی جهانی کرد. هم در آن حال که توماس و هاینریش مان اینک با جستار و مقاله‌نویسی به فعالیت ادبی خود رنگی پیوسته سیاسی ترمی دادند، دیگر فرزندان توماس مان، خاصه کلاوس، با تکیه بر رمان اجتماعی، گولو با جستارهای تاریخی، و اریکا با کار در ثناتر، به ادبیات دوران هجرت و مبارزه با فاشیسم، اوج بخشیدند و به نقش نمادین و اسطوره‌ای این خانواده مفهومی عمیق تر دادند.

با این چشم‌اندازی جان نیست اگر که از اعضای این خانواده با عنوان «سلسله‌ی ادبی آلمان» یاد کنیم، سلسله‌ای که یادگاری‌های ادبی‌شان از ۱۹۰۰ تا به ۲۰۰۲ بیش از یک قرن را دربر می‌گیرد و در تصاویری زنده، آینه‌ای است از منش و کنش آحاد جامعه‌ی آلمان در تمامی این دوران.

همین امر گویای اهمیت این کتاب است که مانفرد فلوگه در نثری روایت‌گونه و در عین حال تحلیلی، در صد و چهلمین سال تولد توماس مان، درباره‌ی یکایک اعضای این خانواده نوشته است. آلمانی‌ها، و با هر ترجمه از این کتاب دیگر ملت‌ها هم، یک‌بار دیگر و در چشم‌اندازی گسترده با جملگی این نویسندگان، موسیقی‌دانان، تاریخ‌نگاران و مبارزان شایسته‌ی فرهنگی، در سرنوشت فردی و اجتماعی آنان آشنا می‌شوند و از رهگذر نقدی که در ضمن از آثار عمده‌شان می‌آید، دیدی چندسویه از فرهنگ و ادب آلمان در قرن بیستم به دست می‌آورند.

مانفرد فلوگه، زندگی‌نامه‌نگار، مترجم و رمان‌نویس آلمانی در ۱۹۴۶ در دانمارک، در یک اردوگاه فراریان جنگ جهانی دوم به دنیا آمد، پدرانش اهل شهر کُنیگس‌پِرگ در شمال شرقی آلمان بودند. کودکی وی در منطقه‌ی روهر، که مرکز کارگری و صنعتی آلمان است، گذشت. بخشی از تحصیلات دانشگاهی خود را در فرانسه گذراند، بیش از هفده سال در دانشگاه‌های برلین ادبیات آلمانی و فرانسوی تدریس می‌کرد. وی از ۱۹۹۰ به زندگی آزاد هنری روی آورد و از آن‌پس هم‌زمان ساکن برلین و سنت‌موریس فرانسه است و معرف ادبیات معاصر آلمانی برای فرانسویان.

فلوگه بیش از همه بر پژوهش در ادبیات مهاجرت آلمان در طی جنگ جهانی دوم تمرکز دارد. از آثار معروفتر او در این زمینه، زندگی‌نامه‌ی هاینریش مان است، نیز زندگی‌نامه‌ی مارتا فویش‌توانگر، همسر نویسنده‌ی بزرگ آلمانی لیون فویش‌توانگر. رمان‌های او هم، با ترکیبی از روایت و واقعیت، بیشتر از رویدادهای جنگ جهانی دوم تأثیر گرفته‌اند، از آن‌جمله، رمان‌های یادی از برلین، و نجات بدون منجی. سیاه‌ای بلند از کتاب‌نامه‌ی فلوگه را ترجمه‌هایش از نویسندگان فرانسوی تشکیل می‌دهد. به همین خاطر هم از نهادهای فرهنگی کشور فرانسه جوایزی دریافت کرده است، از جمله جایزه‌ی ژان مونه را برای جستاری که در ۲۰۱۴ درباره‌ی ستایش هاینریش مان از جمهوریت فرانسه، با عنوان «آبی فرشته‌ها، رویاهای فرانسوی هاینریش مان» نوشته است. سعی او در برقراری هرچه بیشتر تفاهم فرهنگی میان آلمان و فرانسه، در کشور خودش هم جوایزی را نصیب او ساخته است.

زندگی‌نامه‌های مانفرد فلوگه از هاینریش مان، پی‌یر کارن بومارشه، سیاستمدار و ادیب فرانسوی عهد انقلاب، و هاینریش اِشلیمان، باستان‌شناس بزرگ آلمانی، سیمایی به‌ویژه ملموس از این سه مرد ادب اروپا به‌دست می‌دهند. توضیح آخر این‌که نویسنده در هماهنگی با مترجم، از این کتاب خود برخی جزئیات را که مخاطب آن، بیشتر، خواننده‌ای آلمانی است، کنار گذاشته است.

اگر خواسته‌ی سرنوشت است که زندگی ما نقشی نمادین بیابد،
جا دارد این خواسته را بپذیریم.

توماس مان، ۱۹۴۹

شما در رمان برادرم با تبار من آشنا می‌شوید.

هاینریش مان، ۱۹۴۴

تقدیر یکایک ما این بود که کودکانی جهانی باشیم.

مونیکا مان

جمع ما جمعی به راستی بزرگ و برجسته است. با این حال هر کدام
یک خلی داریم.

توماس مان به کلائوس مان، ۱۹۴۲

خانواده‌ی مان

در ۱۹۹۷ فریدو مان، نوه‌ی توماس مان، برای اولین بار به شهر کوچک نیدن، بر ساحل دریای بالتیک، به دیدن خانه‌ی ییلاقی پدر بزرگ خود رفت. توماس مان در گردشی کوتاه از مبدأ شهر گُنیکُش پِرگ، استراحتگاه ساحلی نیدن را کشف کرده و تصمیم به ساخت سکونتگاهی در این دنج گوشه گرفته بود. هنگامی که خانواده در تابستان ۱۹۳۰ به این خانه‌ی روستایی مانند اسباب کشید که سقف‌اش کاه‌پوش بود و پنجره‌های آفتابگیرش به رنگ آبی، اهالی محل با چنان ذوقی به استقبال او و خانواده‌اش آمدند که گویی جشنی ملی بر پا شده است، خاصه که توماس مان سالی پیش جایزه‌ی نوبل ادبیات را از آن خود کرده بود. بعد از آن تا دو سال این خانواده تابستان‌ها را در این استراحتگاه می‌گذراند. سپس سال‌های مهاجرت به استراحت‌های طولانی خانواده در این محل پایان داد. در دست‌به‌دست شدن مالکیت‌ها و حکومت‌ها، این ساختمان برده‌هایی دراز دوام آورد تا که سرانجام دولت لیتوانی بعد از رسیدن به استقلال، آن را مرمت کرد و مرکز فرهنگی توماس مان ساخت.

فریدو مان از آن پس بارها به دیدن این مرکز آمده و در این باریکه‌ی ساحلی هر بار شاهد حضور گوناگون دوره‌های تاریخی بوده است، دوره‌هایی که آثار و یادگارهایشان در این خانه در کنار هم چیده شده‌اند. این نوه‌ی پسری توماس مان در همان سال سفری هم به ساحل پاراتی در برزیل کرد که زادگاه جدی‌اش یولیا داسیلوا برونس است، زادگاه مادر هاینریش و توماس مان. از نیدن تا به پاراتی، از

شهر لوبک تا به ونیز، از مونیخ تا لوس آنجلس، از کاپری تا هالیفاکس، همه راه‌هایی‌اند که دست تقدیر اعضای این خانواده را با خود برد، خانواده‌ای که سرگذشت‌شان همچون چراغی بر سراسر یک قرن نور می‌تابد و آثارشان تمامی مسایل، رویدادها و فاجعه‌های دورانی پرتلاطم را به قالب زبان هنر درمی‌آورد و برمی‌رسد. رمانی که سنگ بنای اسطوره‌ی خانواده‌ی مان قرار گرفته است، داستان بلند بودنبروک‌ها^۱ است، رمانی که زندگی سه نسل از این خانواده را در افق یک چشم‌انداز می‌گنجاند و از اعضای آن دودمانی می‌سازد.

نیز در سال ۱۹۲۷ کلائوس و اریکا مان در سفری که به دور دنیا کردند، «دوقلوهای ادبی مان» نام گرفتند، انگاری که این خواهر و برادر اعضای یک گروه هنری، به طور مثال اعضای یک سیرک مشهورند. نگاه جمعی به خانواده‌ی توماس مان شاید هم از مقاله‌ای می‌آید که در ۱۹۲۶ در روزنامه‌ای در برلین، تحت عنوان «دوقلوهای رمان آلمانی» به معرفی هاینریش و توماس مان پرداخت، معرفی دو برادر رمان‌نویس با اندیشه، نثر و بینش متفاوت اجتماعی. پیش از این هم، در نوامبر ۱۹۱۸ در مونیخ کارت پستالی چاپ شد با چهره‌ی این دو برادر بر دو برج کلیسای بانوان این شهر. بالای عنوان «دو برادر دشمن؟» در دست چپ هاینریش نگاهی خوشایند به پرچم سرخ بالای سر خود داشت و در دست راست توماس مان برعکس، نگاهی نیم‌بُر و بدبین؛ در همان حال که فوجی کلاغ مزاحم دورش را گرفته بودند.

از سوی دیگر کلائوس مان، پسر ارشد توماس مان، از همان ابتدا آماج نیش کاریکاتورنگاری بود. در سال ۱۹۲۵ در مجله‌ی پرآوازه‌ی ادبی آن روزگار، یعنی سیمپلی سیمپلیسموس^۲ طرحی چاپ شد که او را در پشت سر پدرش نشان می‌داد، با این شرح که: «بابا، تو خودت می‌دانی که نوابغ هرگز فرزند نابغه نداشته‌اند. بنابراین این تو نابغه نیستی!»

در ۱۹۲۷، باز یک مجله‌ی ادبی در شهر اسن، از خانواده‌ی مان با عنوان

1. Buddenbrooks

۲. Simplicissimus، به معنی «هالو».

«دودمان نویسنده» یاد کرد، همراه آذین کاریکاتوری که هاینریش را در رخت و قیافه‌ای اشرافی نشان می‌داد، البته با زندگی فقیرانه! و توماس مان را بی‌روح و رmq، و خالی از خطوط بارز چهره، گفتمی هرگز نویسنده‌ای بزرگ نخواهد شد، هرچند که بر گِرد سرش فروغی اندک می‌درخشید؛ سپس نیمرخ کلائوس می‌آمد، با چشمانی گویای هوش و استعداد، و دماغی به‌ویژه درشت.

در ۱۹۲۹ یک مجله‌ی ادبی دیگر، این بار در شهر لایپزیک، کاریکاتوری از اعضای این خانواده به چاپ رساند که هاینریش، توماس، کلائوس و اریکا را استوار و با اعتماد به نفس در حال ورود به شهر وایمار، شهر گوته، نشان می‌داد و از آن‌جا که «مان» در لغت به معنی مرد است، در شرح پای کاریکاتور، در یک دوپهلوگویی کنایه‌آمیز آمده بود: «این‌ها هر کدام یک مردند».

یادکردی جمعی از توماس و هاینریش مان یک بار دیگر در پاورقی مجله‌ای با نام جهان ادبی^۱ انجام گرفت که تصاویر این دو برادر در آن آرایه‌ای از تاج برگ بوبر سرداشت، برعکس کلائوس مان که سرش بی‌کلاه مانده بود!

در اول ژانویه ۱۹۳۱ و به مناسبت آغاز سال جدید، مجله‌ی دیگری در برلین چند نویسنده را، گویی که بر صحنه‌ی کاباره ظاهر شده باشند، کنار هم معرفی کرد و نگاه این مجله هم هاینریش، توماس، اریکا و کلائوس را یک‌جا در بر می‌گرفت. در شرح مقام این چهار نویسنده‌ی خانواده‌ی مان بر تبار شمالی دو برادر تأکید شده بود، اما فرزندان توماس، یعنی اریکا و کلائوس روشنفکرانی قلمداد می‌شدند که زیر بار اعتبار ادبی پدر و عمو رنج می‌بردند.

نگاه جمعی به خانواده‌ی مان، آمیخته با داوری‌هایی منفی، طبیعی است که در مطبوعات دوران فاشیستی شدت گرفت؛ در این میان هاینریش مان آماج حملاتی گسترده‌تر بود و چهره‌اش با کلیشه‌های رایج ضد یهودی مسخ و زشت طرح می‌خورد. از ژانویه‌ی ۱۹۳۳ بر شمار این‌گونه کاریکاتورها افزوده شد، هر بار همراه نیش کنایه‌ای هم به آن کشورها که به این خانواده پناهندگی می‌دادند.

پس از فروپاشی آلمان هیتلری دیری طول کشید تا این خانواده یک بار دیگر در سرنوشت و ویژگی جمعی‌اش به آگاهی مردم آلمان راه بیابد. در ۱۹۷۳ بود که اول بار مجموعه‌ی مقالاتی درباره‌ی آن‌ها، با عنوان توماس مان و خویشان او انتشار یافت. در ۱۹۸۷ و به قلم نقدنگار پراوازه‌ی آلمان، مارسل رایش رانیسکی، مجموعه‌ی جستاری با همین عنوان درباره‌ی این خانواده‌ی فرهنگی بیرون آمد. سرانجام در ۲۰۰۱، هاینریش پرلوئر، در سه بخش، مستند تلوزیونی‌ای از زندگی اینان در گذر قرن بیستم تهیه کرد که بازتابی بسیار گسترده در آلمان داشت.

دو پسر ارشد یک بازرگان بزرگ اهل لوبک و همسر هنردوست‌اش، در آغاز ۱۸۹۰ به تجارت غله، شغلی که برای نسل‌های پیشین آن‌ها ثروت، رفاه و تشخیص آورده بود، پشت کردند و پس از یک فاجعه‌ی خانوادگی که عبارت از مرگ زود هنگام پدر و فروپاشی شرکت تجاری‌شان بود، ده‌سالی راه پرسه‌گشت و تجربه‌اندوزی گذراندند. هر دو نیز همزمان در سرآغاز قرن بیستم، در عرصه‌ی نویسندگی به نام خود طنین و فروغی بخشیدند. فروغ نام آن‌ها و نسل بعدی‌شان همچنان در عرصه‌ی ادبی آلمان به‌جا ماند، اما این اعتبار به قیمت رنج و صبر بسیار به‌دست آمد، به قیمت تحمل کوهی از دشمنی‌های گوناگون.

سرنوشت هریک از اعضای این خاندان ادبی تا دهه‌ها بعد از مرگ نسل نخست‌شان اذهان عمومی را به خود مشغول می‌کرد، چندان‌که امروزه می‌توان این سرنوشت جمعی را تندیس بزرگ از تاریخ و تاریخ ادبیات اروپا و حتی آمریکا دانست.

در قصه‌ای از گولو مان، فرزند تاریخنگار توماس مان، می‌آید: «ما تمامی این مطالب را پیشتر گفته‌ایم، روایت آن همه تلخی و شیرینی، امید و ناامیدی، غرور و بلندپروازی، حسادت و عشق، و تمسخر و تردید را...» این داوری او در حق تمامی مان‌ها صادق است. هریک از این ادیبان را می‌شود از منظری خاص برجسته‌تر و گرم‌تر دانست، اما در این میان نباید خانواده‌ی پرینگسه‌ایم، پدران کاتیا مان، همسر توماس مان را از قلم انداخت. چون به واسطه‌ی این مادر، پیچیدگی‌های سرنوشت یهودیان نیز به داستان این خانواده اضافه می‌شود. مقام

اجتماعی و ادبی اینان می‌تواند دستمایه‌ی سنجش‌هایی جدی یا شاداب قرار گیرد و بر مردم آلمان معلوم سازد در پرتو این خانواده چه به دست آورده‌اند: افسانه‌ای پر از شکوه و درخشش، آکنده از تضاد و رنج، خطا و کج‌راهه، با کتاب‌ها و مکان‌هایی تاریخی شده؛ به تعبیری دیگر افقی فراخ برای درک بهتر جامعه و تاریخ آلمان، نیز نقش این کشور در جهان، و اما آینه‌ای هم که در آن برخی خصایل و تمایل آلمانی‌ها بازتابی روشن‌تر می‌یابد.

این عروج تا به مقام اسطوره، اسطوره‌ی یک کشور، حاصل جادوی ادبیات بود. اما بر این جادو اضافه می‌شود بسیاری تعهد و مبارزه‌ی پی‌گیر اجتماعی در طی سال‌های حکومت قیصری تا دوران جمهوری نخست آلمان، یعنی جمهوری وایمار، سپس سال‌های دیکتاتوری نازی‌ها، و سرانجام دوران مهاجرت و تقسیم این کشور بعد از جنگ جهانی دوم.

بنیان‌گذار این خاندان نو هاینریش مان بود. از این خانواده، اول او بود که به راه نویسندگی رفت. برادر بعدی، توماس مان سرمشق وی را در پیش گرفت و در این راه به اوج افتخار رسید. اما بیش از همه درآمدن به میدان مبارزه‌ی هنری و سیاسی بود که «فرزندان خاندان مان» را در فراسوی نسل‌ها بدل به تندیس کرد که وزانتش یادآور اسطوره‌های یونانی است.

توماس مان، هم از کودکی دوست داشت در نمایش‌های خانوادگی در نقش ژئوس بازی کند. پس در همه‌ی سالیانی که نقش پدر خدایان بر عهده‌اش قرار گرفت، به دور خود و فرزندانش فوجی شاداب از خدایان و خدایانوان، خداوارگان، قهرمانان، دوستان خانوادگی و آشنایان بسیار گرد آورد، همزمان بسیاری مخالف و دشمن سرسخت هم. هرآنچه این خاندان ادیب از سرگذراند، یا که بر سرش آمد، همه تجلی یک هویت اصیل، یک کیهان منسجم معنوی بود که از دو سو بر دو پایه استقرار داشت، بر شایستگی دو برادر ارشد اینان، یعنی هاینریش و توماس مان.